

فرار

«گاهنامه فرهنگي
سياسي اجتماعي
جامعه اسلامي دانشجويان
دانشگاه شیراز»



- بررسی ابعاد افزایش قیمت بنزين
- روايت برگمن از جهان پنهان امنيتی اسرائیل
- تیر سوسیالیسم بر قلب لیبرالیسم
- از سیاست‌گذاری تا اجرا؛
- مهاجرت نخبگان

از بصیرت جمعی؛ تا عقلانیت انقلابی

یادداشت سردبیر

نرجس فروهیده

کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه



فتنه، همیشه با شعار شروع نمی‌شود؛ گاهی با تردید، با روایت‌سازی و با جابه‌جایی مرز حق و باطل خودش را جا می‌اندازد. سال پر از عبرت و الگوی ۸۸ را که بررسی میکنیم؛ تلاش برای فروپاشی اعتماد عمومی و شکستن پیوند مردم با حقیقت را در موقعیتی می‌بینم که مردم بیشترین باور را به آن داشتند، بدنه سخت نظام انقلاب! اما آن‌چه در نهم دی اتفاق افتاد، واکنش احساسی یک جمع خشمگین نبود؛ بازگشت عقلانیت اجتماعی به میدان بود، وقتی مردم فهمیدند ماجرا دیگر اختلاف سلیقه سیاسی نیست، بلکه تهدید معنای آرمان‌هاست.

نه دی، لحظه‌ای بود که جامعه تصمیم گرفت بازی نخورد. مردمی که آمدند، نه برای دفاع از یک جریان، بلکه برای پس‌زدن پروژه‌ای ایستادند که می‌خواست «تشخیص» را از مردم بگیرد. این همان نقطه‌ای است که بصیرت معنا پیدا می‌کند؛ جایی که فرد، پیش از آن که اسیر هیجان شود، صحنه را می‌خواند و جای خودش را انتخاب می‌کند.

سال‌ها بعد، همان منطق را در قامت یک فرمانده دیدیم؛ مردی که میدان را بهتر از بسیاری از سیاست‌ورزان می‌شناخت. سردار سلیمانی نماد عقلانیتی بود که اهل هیجان‌سازی نبود، اما در بزنگاه‌ها قاطع می‌ایستاد. او نشان داد مقاومت، قبل از آن که سلاح باشد، فهم موقعیت است؛

امروز هم مسئله تغییر نکرده است. فتنه‌ها شکل عوض می‌کنند، اما منطق‌شان ثابت است: تضعیف تشخیص مردم. درست در همین جاست که پیوند نه دی و مکتب سلیمانی معنا پیدا می‌کند؛ یکی در صحنه اجتماعی، دیگری در میدان عمل. هر دو یادآور این حقیقت‌اند که جامعه بدون بصیرت، زود فریب می‌خورد و بدون عقلانیت، فرسوده می‌شود.

و مکتب سلیمانی یاد داد که ایستادن، وقتی معنا دارد که از فهم برخاسته باشد، نه از هیجان.



زهران ممدانی؛ تیرسوسیا لیسیم بر قلب لیرالیسم

تیر سوسیالیسم بر قلب لیبرالیسم!

۴

فراز

شماره ۱۶ | سال دهم
زمستان ۱۴۰۴

محمد میرزا زاده

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شیراز



لیبرالیسم، به عنوان یکی از مسلط‌ترین پارادایم‌های فکری و سیاسی دو قرن اخیر، همواره با وعده‌هایی چون آزادی فردی، فرصت برابر و رفاه عمومی پا به میدان گذاشته است. در روایت کلاسیک، لیبرالیسم بر تقدم فرد، مالکیت خصوصی، بازار آزاد و دولت محدود تأکید دارد و بر این باور است که اگر موانع از سر راه بازار و انتخاب فردی برداشته شود، جامعه به طور طبیعی به سوی توسعه، رفاه و عدالت حرکت خواهد کرد. این نگاه، به ویژه در ایالات متحده آمریکا، نه تنها یک نظریه سیاسی بلکه به بخشی از هویت ملی بدل شده است.

در مقابل، سوسیالیسم از دل نقد همین پیش فرض‌ها زاده می‌شود. سوسیالیسم، در اشکال مختلف خود، بر این نکته پای می‌فشارد که بازار آزاد لزوماً به عدالت منجر نمی‌شود و بدون مداخله آگاهانه دولت و سازمان‌یابی جمعی، شکاف طبقاتی، فقر و طرد اجتماعی تشدید خواهد شد. در این چارچوب، مفاهیمی چون عدالت اجتماعی، برابری ساختاری، حقوق کار و نقش فعال دولت در تأمین نیازهای اساسی شهروندان جایگاهی محوری می‌یابند. در سیاست معاصر آمریکا، این دو گفتمان در قالب رقابت میان جریان دموکرات و جمهوری خواه بازنمایی می‌شوند. جمهوری خواهان عموماً مدافع نسخه‌ای سخت‌گیرانه‌تر از لیبرالیسم اقتصادی‌اند: مالیات کمتر، دولت کوچک‌تر و اعتماد حداکثری به بازار. در سوی دیگر، حزب دموکرات طیفی متنوع را در بر می‌گیرد؛ از لیبرال‌های میانه‌رو تا سوسیال‌دموکرات‌ها و سوسیالیست‌های دموکرات. نیویورک، به عنوان یکی از کانون‌های اصلی این تنوع، بستر ظهور چهره‌هایی بوده که صراحتاً از مرزهای لیبرالیسم کلاسیک عبور کرده‌اند.

در چنین بستری، زهران ممدانی به عنوان نماد نسلی جدید از سیاست‌ورزی چپ در آمریکا مطرح می‌شود. نیویورک، علی‌رغم ثروت عظیم و جایگاه جهانی‌اش، یکی از شهرهایی است که شکاف طبقاتی در آن به وضوح قابل مشاهده است. هزینه سرسام‌آور مسکن، نظام حمل‌ونقل نابرابر، دسترسی محدود اقشار کم‌درآمد به خدمات عمومی و فشار روزافزون بر کارگران و مهاجران، تصویری متفاوت از «رویای آمریکایی» ارائه می‌دهد. برای بخش قابل توجهی از ساکنان این شهر، لیبرالیسم نه ضامن آزادی، بلکه سازوکاری برای بازتولید نابرابری بوده است.



ممدانی دقیقاً زدل همین تجربه زیسته سخن می‌گوید:

او نه صرفاً با تئوری، بلکه با روایت زندگی روزمره قشر مستضعف نیویورک وارد میدان سیاست شد. کمپین رسانه‌ای او نمونه‌ای قابل تأمل از سیاست‌ورزی پسانخبگانی است. ویدئوهای کوتاه، ساده و به‌شدت انسانی او - از پیاده‌روی در محله‌های فقیرنشین گرفته تا همراهی با مردم در مترو، یا حتی پریدن در آب برای جلب توجه به بحران‌های شهری - همگی حامل یک پیام واحد بودند: «من یکی از شما هستم».

در چنین بستری، زهران ممدانی به‌عنوان نماد سیاست‌ورزی چپ نوین ظهور می‌کند؛ سیاست‌ورزی‌ای که صرفاً بر طبقه اقتصادی متوقف نمی‌ماند، بلکه بر «چندهویت بودن» جامعه معاصر تأکید دارد. ممدانی توانست ائتلافی کم‌سابقه از گروه‌های مختلف اجتماعی شکل دهد: مسلمانان، شیعیان، مهاجران، جوانان، جامعه LGBTQ، فعالان عدالت نژادی، اتحادیه‌های کارگری و مدافعان حقوق فلسطین. نکته کلیدی آن است که این ائتلاف نه از طریق حذف تفاوت‌ها، بلکه از طریق به‌رسمیت شناختن آن‌ها شکل گرفت. ممدانی تلاش نکرد هویت‌ها را در یک روایت خنثی لیبرال حل کند، بلکه نشان داد که چگونه ستم اقتصادی، تبعیض نژادی، طرد مذهبی، جنسیتی و سیاسی به یکدیگر گره خورده‌اند.

جایی که عدالت اجتماعی به‌معنای به‌رسمیت شناختن و حمایت از هویت‌ها و گرایش‌هایی است که در چارچوب حقوق عمومی و همزیستی اجتماعی تعریف می‌شوند، نه تعمیم بی‌قیدوشرط آن به هر جریان یا گروهی بدون توجه به مبانی و پیامدهای اجتماعی و اعتقادی‌شان. این نوع بازنمایی، در تقابل مستقیم با سیاست‌مداران حرفه‌ای و فاصله‌گرفته از مردم قرار داشت. ممدانی تلاش کرد فاصله نمادین میان سیاست و زندگی روزمره را از میان بردارد. دوربین کمپین او نه در دفاتر رسمی، بلکه در خیابان، اتوبوس، فروشگاه‌ها و خانه‌های کوچک مردم روشن می‌شد. این استراتژی رسانه‌ای، بیش از آنکه متکی بر بودجه‌های کلان باشد، بر قدرت همذات‌پنداری و اعتمادسازی استوار بود.

در سطح برنامه‌ای نیز، وعده‌های ممدانی مستقیماً به نیازهای ملموس مردم گره خورده بود. مسکن مقرون‌به‌صرفه، توسعه حمل‌ونقل عمومی به‌ویژه اتوبوس، ایجاد فروشگاه‌های دولتی برای کنترل قیمت کالاهای اساسی و کاهش فشار هزینه‌های زندگی، از جمله محورهای اصلی گفتمان او بودند. نکته کلیدی آن بود که این سیاست‌ها نه به‌عنوان «امتیاز»، بلکه به‌مثابه «حق» شهروندی مطرح می‌شدند.



فراز

شماره ۱۶ | سال دهم
زمستان ۱۴۰۴

در نهایت، تجربه ممدانی نشانه‌ای روشن از محدودیت‌های لیبرالیسم است.

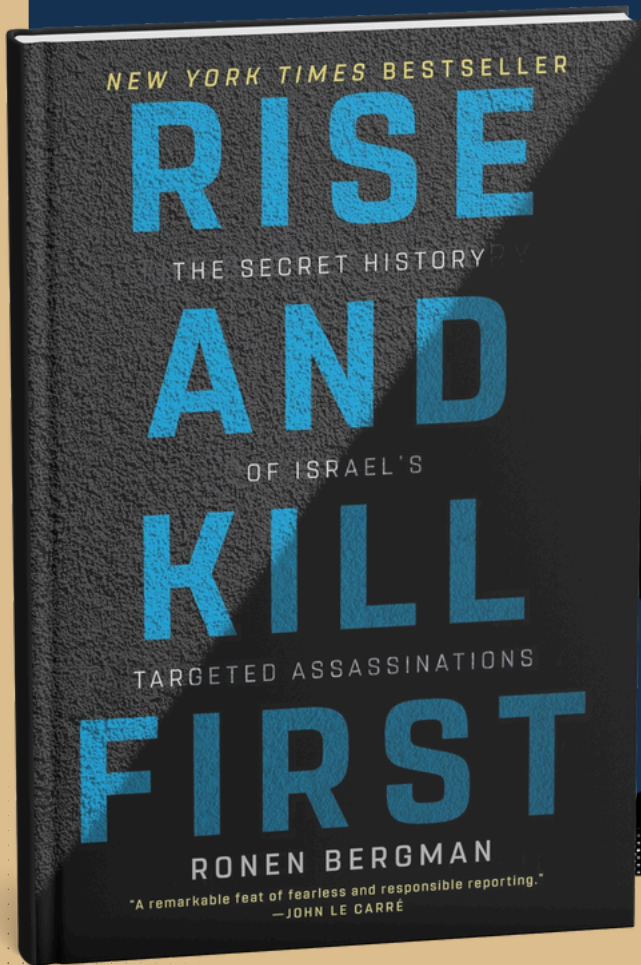
برای تأمین مالی این برنامه‌ها، ممدانی صراحتاً از افزایش مالیات بر شرکت‌های بزرگ و ثروتمندان دفاع کرد؛ موضعی که در قلب اقتصاد لیبرال آمریکا، همچنان رادیکال تلقی می‌شود. اما همین صراحت، او را به سخنگوی خشم فروخورده طبقات پایین بدل کرد؛ طبقاتی که سال‌ها بار توسعه اقتصادی را به دوش کشیده‌اند بی‌آنکه سهمی عادلانه از منافع آن داشته باشند.

در نهایت، تجربه ممدانی نشانه‌ای روشن از محدودیت‌های لیبرالیسم است. حتی در کشوری چون آمریکا، با سابقه طولانی رشد اقتصادی و نهادهای دموکراتیک، بازار آزاد به‌تنهایی نتوانسته پاسخگوی تمامی مسائل توسعه باشد. نابرابری، ناامنی شغلی و بحران مسکن نشان می‌دهد که توسعه بدون عدالت، توسعه‌ای ناپایدار است.

این تجربه همچنین اهمیت نگاه مثبت به اتحادیه‌های کارگری، افشار مستضعف و سازمان‌یابی جمعی را برجسته می‌کند. استقبال مردم از چنین گفتمان‌هایی نشان می‌دهد که «قدرت خرد جمعی» می‌تواند حتی بزرگ‌ترین شرکت‌ها و رقبای سیاسی را در میدان انتخابات به چالش بکشد.

این درس، محدود به آمریکا نیست. در ایران نیز بی‌توجهی به مطالبات کارگران و طبقات فرودست، نه‌تنها مشکلات اقتصادی را تشدید کرده، بلکه به کاهش مشارکت سیاسی انجامیده است. توجه واقعی به مسائل معیشتی، عدالت اجتماعی و کرامت نیروی کار می‌تواند هم به حل بخشی از بحران‌ها کمک کند و هم سرمایه اجتماعی و مشارکت سیاسی را افزایش دهد.

شاید مهم‌ترین پیام تجربه زهران ممدانی این باشد که سیاست، زمانی دوباره زنده می‌شود که به زندگی واقعی مردم بازگردد؛ جایی که لیبرالیسم بی‌مهار از پاسخ‌گویی باز می‌ماند و سوسیالیسم، نه به‌عنوان ایدئولوژی انتزاعی، بلکه به‌مثابه مطالبه‌ای انسانی و دموکراتیک، خود را عرضه می‌کند.



آن سوی قانون: (برخیز و اول تو بکش)



فراز

شماره ۱۶ | سال دهم
زمستان ۱۴۰۴

روایت برگمن از جهان پنهان امنیتی اسرائیل

از همان روزهای آغازین اعلام موجودیت اسرائیل، ساختار اطلاعاتی این رژیم در فضایی تاریک و جدا از سایر نهادها شکل گرفت.

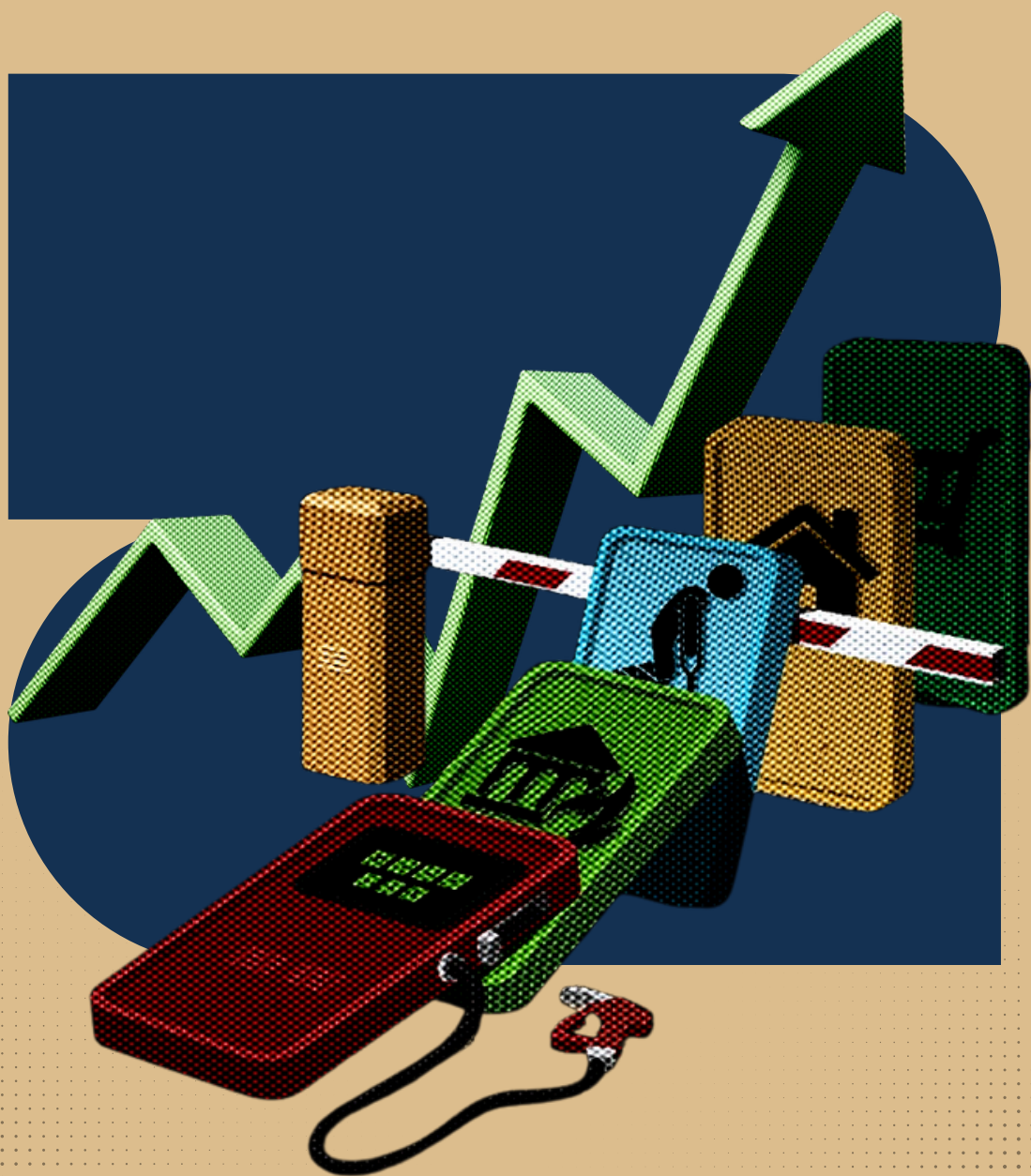
محمد حسین منشی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شیراز



قلمرویی که تا امروز هم تقریباً مستقل از هر نوع نظارت مؤثر باقی مانده است. موساد و شین بت با فرماندهی مستقیم نخست‌وزیر اداره شدند و هیچ پاسخگویی واقعی در برابر کنست یا هر نهاد دیگر نداشتند. در این قلمرو، اصطلاح امنیت ملی به ابزاری برای توجیه اقدام‌هایی تبدیل شد که در هر نظام حقوقی دیگر قابل قبول نبود. اقدام‌هایی مانند نظارت دائمی بر بخشی از شهروندان تنها به دلیل قومیتشان، بازداشت‌های طولانی بدون حکم، شکنجه، شهادت‌های ساختگی در دادگاه و پنهانکاری نظام‌مند در برابر وکلا و قضات. نماد برجسته این ساختار سیاست قتل‌های هدفمند است. در حالی که در قوانین رسمی اسرائیل مجازات مرگ وجود ندارد، این ممنوعیت با صدور دستور اعدام‌های فراقضایی کنار گذاشته شد و همه نخست‌وزیران پس از آن نیز همین مسیر را ادامه دادند. منطق اصلی این بود که هر چیزی غیر از محرمانگی مطلق می‌تواند به وضعیتی منجر شود که در آن اصل موجودیت اسرائیل به خطر بیفتد. ریشه این وضعیت فقط داخلی نیست. اسرائیل از دوران قیمومیت بریتانیا بر فلسطین مجموعه‌ای از مقررات حالت فوق‌العاده را به ارث برد؛ قوانینی که امکان صدور احکام اضطراری، سرکوب شورش‌ها و کنترل کامل رسانه‌ها را فراهم می‌کرد. طبق این مقررات، تمام رسانه‌های مکتوب و رادیویی موظف بودند هر گزارشی درباره دستگاه اطلاعاتی یا ارتش را پیش از انتشار به سانسور نظامی ارائه کنند و این اداره در بسیاری موارد آن گزارش‌ها را رد می‌کرد.

نکته مهم این است که حالت فوق‌العاده از سال ۱۹۴۸ تا امروز ادامه یافته است. آنچه در این متن روایت می‌شود بخشی از فصل دوم کتاب «توزودتر بکش» نوشته رونن برگمن، محقق و خبرنگار مشهور اسرائیلی است. برگمن که از محققان و روزنامه‌نگاران شناخته شده اسرائیلی در حوزه امنیت و اطلاعات است در این کتاب تلاش می‌کند تاریخچه تصمیم‌های پشت پرده دستگاه اطلاعاتی اسرائیل را آشکار کند و نشان دهد چگونه سیاست‌های پنهان این نهادها در طول دهه‌ها بر ساختار سیاسی و اجتماعی کشور سایه انداخته است.



بررسی ابعاد افزایش قیمت بنزین؛ میان ضرورت و اجبار

بنزین، سیاستی که هنوز جامعه را غافلگیر می‌کند...

در ایران امروز، افزایش قیمت بنزین دیگر صرفاً یک «اصلاح قیمتی» نیست؛ بلکه به یکی از حساس‌ترین آزمون‌های حکمرانی تبدیل شده است.

مehشید احمدی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شیراز



این سیاست، در فضایی اجرا یا مطرح می‌شود که جامعه با تورم مزمن، فرسایش معیشت، و کاهش محسوس اعتماد به تصمیم‌گیران مواجه است. از همین رو، هر بحثی درباره بنزین، بلافاصله از سطح اقتصاد عبور کرده و به قلمرو سیاست، امنیت اجتماعی و رابطه دولت-جامعه وارد می‌شود.

واقعیت آن است که بنزین در ایران دیگر فقط یک کالای انرژی‌بر نیست؛ به نمادی از نحوه تصمیم‌گیری دولت بدل شده است. نحوه اعلام، زمان اجرا، میزان شفافیت و حتی ادبیات مسئولان درباره آن، بیش از خود عدد قیمت، واکنش اجتماعی تولید می‌کند. تجربه سال‌های اخیر نشان داده که جامعه نه فقط به «چه تصمیمی» گرفته می‌شود، بلکه به «چگونه و با چه منطقی» گرفته شدن آن حساس است.

در چارچوب اقتصاد سیاسی، یارانه انرژی در ایران همچنان نقش یک سپر اجتماعی غیررسمی را بازی می‌کند؛ سپری که در غیاب نظام رفاه کارآمد، کاهش درآمد واقعی خانوارها را تا حدی جبران کرده است. با این حال، تداوم این وضعیت، هزینه‌های انباشته‌ای ایجاد کرده: از کسری بودجه و فشار بر منابع عمومی گرفته تا تشدید نابرابری پنهان و مصرف غیرهدفمند. افزایش قیمت بنزین در چنین شرایطی، از منظر سیاست‌گذار یک «ضرورت» جلوه می‌کند، اما از منظر جامعه، اغلب به‌عنوان انتقال بار ناکارآمدی‌ها به مردم تفسیر می‌شود. مسئله اصلی دقیقاً در همین شکاف ادراکی نهفته است. در شرایطی که سبد هزینه خانوار به شدت تحت فشار است و هر شوک قیمتی به سرعت به زنجیره قیمت‌ها سرایت می‌کند، افزایش قیمت بنزین می‌تواند احساس ناامنی اقتصادی و بی‌عدالتی را تشدید کند. این وضعیت، به‌ویژه زمانی بحرانی می‌شود که سیاست‌های جبرانی یا ناکافی‌اند یا برای افکار عمومی قابل‌راستی‌آزمایی نیستند.

۱۰

فراز

شماره ۱۶ | سال دهم
زمستان ۱۴۰۴



از منظر سیاسی، واکنش‌های اجتماعی به افزایش قیمت بنزین را باید در بستر کاهش سرمایه اجتماعی و ضعف ارتباط مؤثر دولت با جامعه تحلیل کرد. تجربه‌های گذشته به روشنی نشان داده‌اند که تصمیم‌های ناگهانی، اطلاع‌رسانی حداقلی و فقدان گفت‌وگوی پیشینی، هزینه‌های سیاسی را به مراتب بیشتر از منافع اقتصادی می‌کند. در چنین فضایی، حتی سیاست‌های اصلاحی نیز می‌توانند به سرعت به بحران مشروعیت تبدیل شوند.

نکته قابل توجه آن است که افزایش قیمت بنزین در ایران معمولاً نه در شرایط ثبات، بلکه در لحظات فشار ساختاری مطرح می‌شود: کسری بودجه، محدودیت منابع ارزی، یا تنگنای سیاست خارجی. اما اجبار اقتصادی، به‌تنهایی مشروعیت سیاسی تولید نمی‌کند. در منطق سیاست‌گذاری مدرن، آنچه تعیین‌کننده است، ترکیب ضرورت اقتصادی با اقناع اجتماعی، زمان‌بندی هوشمندانه و حمایت مؤثر از گروه‌های آسیب‌پذیر است.

مسئله بنزین در ایران یک ضعف محسوس در شیوه حکمرانیست. این سیاست، تنها زمانی می‌تواند به اصلاح ساختاری منجر شود که از رویکردهای غافلگیرکننده و صرفاً تکنوکراتیک فاصله بگیرد و در قالب یک برنامه تدریجی، شفاف و قابل اعتماد اجرا شود. در غیر این صورت، بنزین همچنان نه فقط یک کالای استراتژیک، بلکه یکی از پرهزینه‌ترین گره‌های سیاست داخلی باقی خواهد ماند.





مهاجرت نخبگان

زخمی که خود می‌زنیم..

بررسی مسئله مهاجرت نخبگان با نگاه به سیاستگذاری آموزشی در ایران

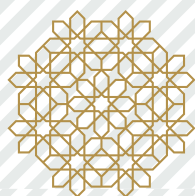
سیده ندا طباطبایی اصل

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شیراز



در سال‌های اخیر، مسئله مهاجرت نخبگان به یکی از پربحث‌ترین موضوعات در حوزه سیاست‌گذاری آموزشی تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که وزیر علوم، مسئله مهاجرت نخبگان را در زمره اولویت‌های اصلی دولت ذکر کرده است. مهاجرت نخبگان و خروج سرمایه‌های انسانی از کشور، زیان‌های فراوانی را بر جامعه تحمیل می‌کند. این پدیده، جدا از اینکه مسیر توسعه کشور را با مانع مواجه می‌سازد، خود نشانه‌ای از ناکارآمدی ساختار آموزشی نیز هست. یکی از مهم‌ترین عواملی که انگیزه مهاجرت را تشدید می‌کند، وجود دافعه‌های داخلی در حوزه آموزش است. دانشجو در طول سال‌های تحصیل، دانشی را فرا می‌گیرد که کاربرد عینی آن را در بستر زندگی جامعه خود نمی‌بیند. تلاش برای یادگیری علوم غیربومی و ناسازگار با نیازهای داخلی، در نهایت به سرخوردگی و یأس می‌انجامد. سرخوردگی‌ای که مقصد نهایی آن، اغلب «غرب» است تا فرد در آنجا طعم اثرگذاری و کارآمدی را بچشد. به عبارتی علم غیربومی در جایی غیر از بوم نیز به بار می‌نشیند. مسئله علم بومی آن قدر اهمیت دارد که اگر به آن توجه نشود، در جست‌وجوی راه‌حل علمی برای مشکلات، پا در وادی توهم می‌گذاریم؛ مانند اینکه درمان بیماری قند را مصرف جوزهندی بدانیم.

مورد قابل توجه دیگر که بر پدیده کوچ نخبگان تأثیر می‌گذارد، عدم تناسب میان نیازهای واقعی جامعه با تعداد تحصیل‌کردگان دانشگاهی است. وقتی دولت نتواند برای بخش قابل‌توجهی از فارغ‌التحصیلان، شغل مناسب فراهم کند یا منزلت اجتماعی در خوری برای آنان قائل شود، نخبه ما مهاجرت را بر ماندن در وطن ترجیح می‌دهد و درد غربت را به جان می‌خرد تا به جایگاهی که حق خود می‌داند، دست یابد.



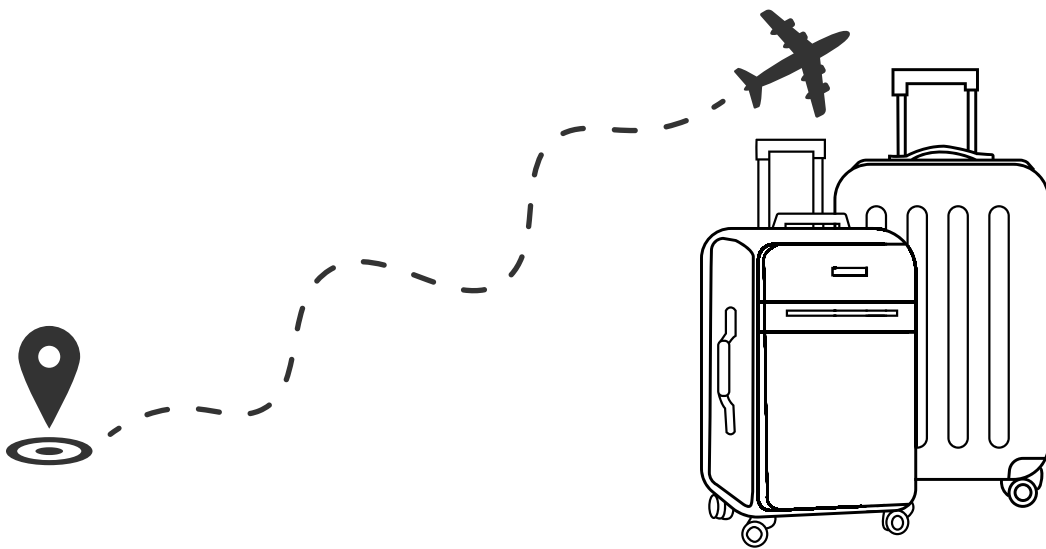
یکی از مهم‌ترین عواملی که انگیزه مهاجرت را تشدید می‌کند، وجود دافعه‌های داخلی در حوزه آموزش است.



همچنین، عدم توازن در توسعه کمی آموزش و نظارت ناکافی بر فرآیندهای آموزشی، به پیدایش پدیده «تورم مدرک» انجامیده است. پدیده‌ای که با فعالیت مراکز آموزشی کم‌کیفیت و عمدتاً متکی بر درآمدهای مالی، روزبه‌روز در حال گسترش است. چنین مواردی، به ناعدالتی در توزیع فرصت‌های شغلی و اجتماعی دامن می‌زند و به سمتی پیش می‌رود که شاهد اعطای منزلت به افراد کم‌صلاحیت هستیم، در حالی که متخصصان واقعی منزوی می‌شوند.

مورد دیگری که باید بدان توجه شود این است که نخبگان ما علاوه بر اینکه خواستار شرایط شغلی مناسب و آزادی علمی هستند، نیازمند توجهی واقعی و باطنی هستند، نه صرفاً قدردانی‌های ظاهری. بدان معنا که به پاس تولید علم ناب و بومی، شایستگی‌شان به‌راستی شناخته شود و مورد احترام قرار گیرند.

فاصله دانشگاه با جامعه و دولت، ناعدالتی و ساختار معیوب آموزشی، در مجموع به الگوی قدرتمندی از دافعه تبدیل شده‌اند. این در حالی است که کشورهای توسعه‌یافته، زمینه جذب نیروهای متخصص را فراهم می‌آورند. این روند سبب می‌شود سرمایه‌های انسانی کشور که حاصل سرمایه‌گذاری‌های کلان آموزشی است، با کمترین مانع، در خدمت کشورهای مقصد قرار گیرند. در نهایت، این پدیده به افزایش وابستگی کشور، تعمیق شکاف علمی و تضعیف روند توسعه کشور منجر به می‌شود.





از سیاست گذاری تا اجرا

چرا تصمیم‌ها در ایران به نتیجه نمی‌رسند؟

در ادبیات سیاسی ایران، یکی از گزاره‌های پرتکرار این است که «سیاست روی کاغذ خوب بوده، اما در اجرا با مشکل مواجه شده است». این جمله که بارها از سوی مسئولان و کارشناسان تکرار شده، بیانگر یک چالش در فرآیند حکمرانی است: شکاف میان تدوین سیاست‌ها و تحقق آن‌ها در عمل.

مهسا ملائی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شیراز



بررسی اسناد برنامه‌ریزی، قوانین مصوب و گزارش‌های ارزیابی رسمی - از جمله گزارش‌های مرکز پژوهش‌های مجلس و دیوان محاسبات - نشان می‌دهد که این شکاف به صورت مکرر بازتولید شده است. پرسش اساسی آن است که چرا در کشوری با این حجم از نهادهای برنامه‌ریز و متخصصان حوزه سیاست و مدیریت، همچنان فاصله‌ای معنادار میان مرحله سیاست‌گذاری و مرحله اجرا وجود دارد؟ در ادامه، از ریشه‌های مفهومی تا موانع ساختاری و اجرایی بررسی می‌شود تا تصویری دقیق‌تر از این چالش ترسیم گردد. ریشه بسیاری از این مشکلات را می‌توان در عدم استفاده از فرصت‌های تئوریک منسجم و بومی در فضای نخبگانی کشور جست‌وجو کرد. مفاهیم بنیادین حکمرانی، همچون عدالت اجتماعی یا توسعه، گاه بدون تعریف عملیاتی روشن و هماهنگ مورد استفاده قرار می‌گیرند. این ابهام، به تداخل اولویت‌ها و تعارض میان سیاست‌ها می‌انجامد و در نتیجه، سیاست‌گذاری‌ها اغلب ماهیتی مقطعی و واکنشی می‌یابند و جای برنامه‌ریزی بلندمدت و پایدار را می‌گیرند.

در کنار این مسئله، ساختار نهادی ایران که متشکل از قوای متعدد، شوراهای عالی و ستادهای گوناگون است، در بسیاری موارد به ناهماهنگی و موازی‌کاری می‌انجامد. برای نمونه، سیاست‌های اقتصادی گاه به صورت هم‌زمان از سوی چند نهاد مختلف جهت‌دهی می‌شوند، بی‌آنکه سازوکاری روشن برای حل تعارض میان آن‌ها وجود داشته باشد. همچنین، ضعف احزاب سیاسی بزرگ و برنامه‌محور موجب شده تصمیم‌سازی‌ها از پشتوانه اجتماعی و کارشناسی بلندمدت برخوردار نباشند. از سوی دیگر، فساد در ساختار نظام و اقتصاد رانت‌محور از موانع جدی اجرای سیاست‌ها به‌شمار می‌آیند. اقتصاد متکی بر رانت نفتی و شرایط تحریمی، زمینه توزیع منابع بدون رقابت واقعی را فراهم کرده است.

۱۶

فراز

شماره ۱۶ | سال دهم

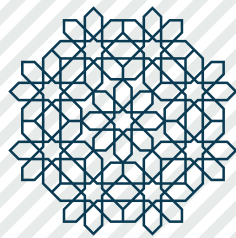
زمستان ۱۴۰۴

تجربه خصوصی‌سازی در دهه ۱۳۸۰ نشان می‌دهد که بر اساس گزارش‌های رسمی دیوان محاسبات و مرکز پژوهش‌های مجلس، بخش قابل توجهی از واگذاری‌ها به نهادهای شبه‌دولتی اختصاص یافته و بخش خصوصی واقعی سهم اندکی داشته است. این وضعیت، گاه، اجرای سیاست‌های اصلاحی را با مقاومت ذی‌نفعان مواجه کرده و مسیر اصلاحات را کند یا منحرف ساخته است.

کاهش اعتماد عمومی نیز از لایه‌های عمیق این مسئله به‌شمار می‌رود. زمانی که سیاست‌ها بدون مشارکت مؤثر جامعه، تدوین و اجرا می‌شوند؛ حمایت اجتماعی لازم برای موفقیت آن‌ها تضعیف می‌شود. تصمیم‌گیری‌های حساس بدون اقناع افکار عمومی، اغلب هزینه‌های اجتماعی بالایی به همراه دارد و زمینه بروز واکنش‌های اعتراضی را فراهم می‌کند.

حتی سیاست‌هایی که به‌درستی طراحی شده‌اند نیز در مرحله اجرا با محدودیت‌های جدی مواجه می‌شوند. بوروکراسی گسترده، ضعف در نظام نظارت و ارزیابی عملکرد، و کمبود مدیریت کارآمد در سطوح میانی، از جمله عواملی هستند که باعث توقف، انحراف یا ناکارآمدی اجرای سیاست‌ها می‌شوند. این چالش‌ها در حوزه سیاست خارجی نیز قابل مشاهده‌اند. سیاست‌هایی مانند «نگاه به شرق» یا توافقات بلندمدت، از جمله سند همکاری ۲۵ ساله با چین در سال ۱۳۹۹، با وجود اهداف کلان، در اجرا با موانع داخلی همچون ناهماهنگی نهادی و موانع خارجی مانند تحریم‌ها و تغییر رفتار طرف‌های مقابل روبه‌رو شده‌اند. تجربه برجام نیز نمونه‌ای از سیاستی است که به‌دلیل چالش‌های اجرایی و نبود پایداری، نتوانست به نتایج ماندگار دست یابد.

در مجموع، ناکامی در اجرای سیاست‌ها پدیده‌ای چندبعدی و ریشه‌دار در ساختار اقتصاد سیاسی ایران است. عبور از این وضعیت، مستلزم اصلاحات بنیادین در شیوه حکمرانی، تقویت سرمایه اجتماعی، افزایش هماهنگی نهادی و ارتقای ظرفیت اجرایی است. تا زمانی که این الزامات به‌طور جدی دنبال نشوند، دستیابی به بهبود معنادار در اجرای سیاست‌ها دشوار خواهد بود.



صاحب امتیاز:

جامعه اسلامی دانشجویان

دانشگاه شیراز

سردبیر:

نرجس فروهیده

مدیرمسئول:

محمد حسین منشی

هیئت تحریریه:

مهسا ملائی، محمد حسین

منشی، محمد میرزازاده،

مهشید احمدی؛ سیده ندا

طباطبایی اصل.

ویراستار: نرجس محمدی

طراح و صفحه‌آرا:

ام البنین حساویان